**غدير، روز يأس كفّار و اكمال دين‌**

نويسنده: عبدالله جوادى آملى

غدير يكى از روزهاى بسيار مهم در تاريخ زندگى پيامبر اسلام(ص)، بلكه مهمترين حادثه در تاريخ اسلام است. زيرا روزى است كه پيامبر اسلام(ص) اميرالمؤمنين على را رسماً براى جانشينى خود تعيين كرد. روزى كه كفّار در ميان امواج يأس فرو رفتند، زيرا آن‌ها انتظار داشتند كه آئين اسلام قائم به شخص باشد و با از ميان رفتن پيامبر اوضاع به حال سابق برگردد و اسلام به تدريج برچيده شود، چنان كه در جنگ احد وقتى كه پيامبر(ص) مجروح شد و عدّه‌اى شايع كردند كه آن حضرت كشته شد. شيوع اين خبر باعث ايجاد اميد و اثر مثبت در كفار و مشركان و تزلزل در ميان مسلمانان گرديد به گونه‌اى كه عدّه‌اى به سرعت از ميدان جنگ خارج شدند، آيه‌اى نازل شد كه آن آيه حكايت از اين حقيقت دارد كه دين اسلام قائم به شخص نيست بلكه آئينى است كه تا ابد جاودان خواهد ماند. از اين رو فرمود: «و ما محمّد الّا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضرّاللّه شيئاً و سيجزى اللّه الشاكرين؛(1) محمّد(ص) تنها فرستاده خداست.
پيش از او هم فرستادگانى بودند كه از دنيا رفتند اگر او بميرد يا كشته شود بايد شما سير قهقرايى كنيد و به آئين بت پرستى برگرديد به آن‌ها كه به عقب برگردند و به دوران كفر و بت‌پرستى باز گردند تنها به خود زيان مى‌رسانند نه به خدا زيرا با اين عمل تنها سعادت خود را از بين برده و گرفتار شقاوت مى‌شوند و خدا كوشش شاكران را پاداش مى‌دهد.»
در واقع خدا با نزول اين آيه به همه جهانيان از جمله به مسلمانان توجه مى‌دهد كه اسلام قائم به فرد و شخص نيست از اين رو همگان بايد بدانند اسلام ماندنى است، در مكّه نيز وقتى عبداللّه پسر پيامبر از دنيا رفت. مشركان به دليل اين كه فرزند پسر را تداوم بخش برنامه‌هاى پدر مى‌ديدند. تصور مى‌كردند با رحلت پيامبر اكرم(ص) برنامه‌هاى او به خاطر نداشتن فرزند ذكور تعطيل خواهد شد، خداوند سوره كوثر را بر آن حضرت نازل كرد تا اين سوره پاسخى باشد به مشركان و كفار و اين كه دشمن پيامبر ابتر است و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد بلكه به بقاء خودش ادامه خواهد داد.
يكى از مراحلى كه قرآن يأس كفار را اعلام مى‌كند روز غدير است. زيرا هنگامى كه مشركان مشاهده كردند مردى كه از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پيامبر در ميان مسلمانان بى‌نظير بود به عنوان جانشينى آن حضرت انتخاب شد و از مردم براى او بيعت گرفت، يأس ونااميدى نسبت به آينده اسلام آن‌ها را فرا گرفت و دريافتند كه اين دين و آئين ريشه‌دار و پايدار است. از اين رو قرآن فرمود: «اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلاتخشوهم و اخشون... .(2(»
امروز كفار از دين شما نااميد شدند، اول بايد ديد طمع كافر چه بود و حد و مرز آن چه اندازه بوده است تا معلوم شود كه امروز چه حادثه‌اى اتفاق افتاد كه توانست مخالفان اسلام را با تمام گستردگى آن و دشمنى آنان با كمال شدتش مأيوس و نا اميد كند وقتى اسلام ظهور كرد، كافران اعم از مشركان و يهوديان و مسيحيان به مبارزه با آن برخاستند زيرا آيين و دين خود را بر حق مى‌دانستند و روى تعصب و رسوبات جاهلى شرك را صحيح مى‌دانستند و سرانشان براى منافع ماديشان در حفظ آن مى‌كوشيدند و به يكديگر مى‌گفتند برويد بت‌ها را حفظ كنيد، براى آن‌ها در مقابل مشكلات صبر كنيد كه بت‌پرستى و حفظ بت‌ها امرى است كه روى آن تصميم گرفته شده است همان طورى كه خداوند درباره امور مهم مى‌فرمايد: انّ ذلك من عزم الامور؛(3) يعنى كارى است كه بايد درباره آن تصميم گرفت.
يهوديان و مسيحيان هم دين خود را الهى و برحق مى‌دانستند و مى‌گفتند: «لن يدخل الجنة الامن كان هوداً او نصاراً».(4(
از اين رو گاهى رسول خدا را ديوانه و گاهى ساحر و گاهى كاهن و گاهى شاعر مى‌خواندند در واقع آن‌ها بر دو كار تصميم گرفته بودند.
1- آيين خود را حفظ كنند از اين رو مى‌گفتند برويد و دين خود را حفظ كنيد.

2- از طرفى تلاش مى‌كردند تا اسلام را به هر وضعى است نابود كنند: «يريدون ان يطفئوا نور اللّه بافواههم؛(5) تلاششان اين بود كه نور خدا را خاموش كنند و براى خاموش كردن نور الهى هم مشركين نقش داشتند و هم كافران اما خداوند نورش را تمام مى‌كند، آن‌ها مى‌خواستند دين شما را از شما بگيرند، شايان ذكر است، در واقع دشمنى و مخالفت مشركان و كافران مخالفت اقليمى و براى آب و خاك نيست بلكه براى خاموش كردن چراغ دين است و آن‌ها از هر فرصتى براى اين منظور استفاده مى‌كنند بنابراين با اين كه كافران و مشركان مى‌خواستند با به سازش كشاندن پيامبر و برافروختن شعله جنگ و خاموش كردن نور الهى، دين را از بين ببرند اما در روز عيد غدير حادثه مهمى رخ داد كه كافران مأيوس شدند و آن نصب على(ع) به عنوان ولى و جانشين پيامبر(ص) بود زيرا آن‌ها على(ع) را شناخته بودند كه او كيست و چه مى‌كند و چه مى‌گويد، از اين رو با روى كار آمدن على(ع) آن طمع خام به يأس مبدّل شد.
منشأ يأس كفّار آن است كه با نصب على(ع) دين داراى ولى و قيّم شد. دين از اين كه به شخص قائم باشد خارج و به معصوم متكى شد، در عصر پيامبر حفظ دين بر عهده پيامبر(ص) است و بعد از ارتحال آن حضرت بر عهده اهل بيت (ع) خواهد بود.
بعد از بيان اين مطلب به مسلمانان فرمود: از كفار نترسيد و از من بترسيد يعنى خطرى از ناحيه كفّار شما را تهديد نمى‌كند و اگر خطرى است از ناحيه خودتان هست. زيرا خداى سبحان وضع هيچ قومى را دگرگون نمى‌كند چز آن كه خودشان در خويشتن خويش دگرگونى ايجاد كنند «انّ اللّه لا يغيّر ما بقوم حتى يغيّروا ما بانفسهم(6)»
و ملتى اگر اين تحول در آن‌ها ايجاد شده و خدا ترس شدند همگان از آن‌ها مى‌ترسند و آن هم عالم شدن است «انّما يخشى اللّه من عباده العلماء» (7(
فقط عالمان از ميان بندگان الهى خدا ترسند. و انسان خداترس مطيع خدا و مطيع خدا از روحيه بسيار بالايى برخوردار خواهد بود و انسان هايى كه داراى روحيه مقاوم باشند در مقابل دشمن پيروزند به ويژه اگر رهبرى عادل و دين‌شناسى هدايت مردم را برعهده بگيرد. در تفسير على ابن ابراهيم آمده است كه يأس كفار براى آن است كه ولايت اميرالمؤمنين على ابن ابيطالب نازل شده است.(8(

**اجراى عدالت توسط رهبر سبب يأس دشمن**

حضرت على (ع) در نهج البلاغه فرمود: اگر والى رهبر سياسى نصب شد كه رابطه او با مردم بر اساس قسط و عدل باشد. هم مردم حقشان را اداء كنند و هم والى قسط و عدل را رعايت كند چنين نظامى ماندنى است و دشمنانى كه طمع در نابودى و براندازى آن نظام را داشته باشند نااميد و مأيوس خواهند شد.
واعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالى على الرّعيه و حقّ الرعية على الوالى فريضة فرضها الله سبحانه على كلٍّ فجعلها نظاماً لالفتهم و عزّاً لدينهم فليست تصلح الرعية الّا بصلاح الولاة و لا تصلح الولاة الّا باستقامة الرعية فاذا ادّت الرعية الى الوالى حقّه و ادى الوالى اليها حقّها عزّ الحق بينهم و قامت مناهج الدين و اعتدلت معالم العدل و جرت على اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان و طمع فى بقاء الدولة و يئست مطامع الاعداء؛(9)
در بيان حقوق الهى بزرگترين حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق واجبى كه خداى سبحان بر دو گروه لازم شمرده و آن را عامل پايدارى پيوند ملت و رهبر و عزت دين قرار داد.
پس رعيت اصلاح نمى‌شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند و زمامداران اصلاح نمى‌شوند جز آن كه رعيت و مردم درست كار باشند.
آنگاه كه مردم حق رهبرى را ادا كنند و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت مى‌يابد و راه‌هاى دين پديدار و نشانه‌هاى عدالت بر قرار و سنت پيامبر(ص) پايدار گردد پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حكومت اميدوار و دشمن در آرزويش مأيوس مى‌شود.»

**اليوم اكملت لكم دينكم**

در روز غدير بانصب على ابن ابيطالب (ع) دين كامل شد زيرا رهبرى پيدا كرد كه هم دين شناس است و هم عادل و معصوم است و هم دين را در همه ابعاد زندگى فردى و اجتماعى اجرا مى‌كند. امام باقر(ع) فرمودند: بنى الاسلام على خمسة اشياء على الصلاة و الزكاة و الحج و الصوم و الولاية. قال زراره و اىّ شى‌ء من ذلك افضل فقال: الولاية افضل، لانّها مفتاحهن و الوالى هو الدليل عليهنّ؛(10(
دين داراى پنج پايه است: 1- نماز 2- زكات 3- حج 4- روزه 5 - ولايت از آن حضرت سئوال شد كدام يك از اين پنج پايه ارزش مندتر است فرمود: ولايت با فضيلت‌ترين و با ارزش‌ترين آن هاست و براى اين كه كسى خيال نكند كه ولايتى كه افضل بناهاى اسلام است به معناى محبت و اعتقاد به حقانيت اهل بيت و يا ولايت تكوينى است فرمود: ولايت كليد و مفتاح همه آن‌ها و والى دليل بر آن‌ها ست. يعنى ولايت به معناى حكومت و زعامت سياسى است و آن كه زعامت سياسى جامعه را برعهده دارد والى مسلمين است. او چون دين شناس و دين باور و متين و مفسّر دين و مجرى حدود آن و مدافع حريم است. كليد دين است. و اگر دين داراى ولى و قيمى با اوصاف گذشته باشد مقوّم دين و موجب كمال دين است، ناگفته نماند كه دين اسلام در زمان پيامبر(ص) نيز كامل بود زيرا در آن زمان قيّم و شارح و مبيّن دين و عامل و مجرى حدود و مدافع آن شخص آن حضرت بوده است و بعد از ارتحال آن حضرت اين شئون برعهده خليفه آن حضرت است و اين خليفه بايد با مستخلف عنه سنخيّت و هماهنگى داشته باشد و لذا جانشين رسول خدا از مقام عصمت برخوردار بود تا بتواند با برخوردارى از اين ويژگى به تفسير معصومانه وحى و اجراى آن بپردازد.

**مراد از كمال دين**

واژه كمال در لغت مقابل نقص به كار مى‌رود و هنگامى چيزى بدان متصف شود كه هدف مورد نظر را بر آورده نمايد بنابراين تعيين (دقيق حد و مرز معناى آن وابسته به هدفى است كه از متعلق آن مد نظر است.
هنگامى كه اين واژه براى دين به كار مى‌رود اول بايد هدف آورنده آن را شناخت قدر جامع و مشترك همه اديان الهى كه همان دين پذيرفته شده در نزد خداى سبحان است، اسلام است، ان الدين عندالله الاسلام؛(11)
و اگر كسى غير از آن دينى را انتخاب كند پذيرفته نخواهد شد و من يتبغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه ؛(12)
و معناى دين در واقع تسليم و انقياد و فرمان بردارى در برابر خداى سبحان و فرمان‌هاى اوست و به عبارت ديگر دين در لغت به معناى خضوع و انقياد در برابر برنامه و مقررات معيّن مى‌آيد و در قرآن به معناى مجموعه معارف و احكام و مقرراتى اطلاق شده كه از جانب خداى سبحان نازل گشته تا برنامه زندگى بندگان باشد و مردم نيز بايد در برابر آن مقررات و معارف تسليم و منقاد باشند و دين در قرآن به كمال وصف شده است و حضرت اميرالمؤمنين(ع) نيز آن را به كمال وصف كرده است. از جمله در خطبه 86 فرمود :و انزل عليكم الكتاب تبيانا لكل شى‌ء و عمّر فيكم نبيّه ازماناً حتى اكمل له و لكم فيما انزل من كتابه دينه الذى رضى لنفسه و انهى اليكم على لسانه؛(13)
خداى سبحان كتاب و قرآن را بر شما نازل كرد كه بيان گر همه چيز است و تمام امورى كه به هدايت و سعادت و نجات انسان‌ها مربوط است در آن بيان شده است و پيامبر را آن مقدار در ميان شما عمر داده كه براى شما و او دينى را كه مورد رضاى اوست و در كتاب آسمانى اش نازل كرده كامل نمايد و برزبان پيامبرش اعمالى را كه بر شما لازم بود رسانده است.
بر اساس اين فراز از خطبه نهج البلاغه خداى سبحان به پيامبرش فرصت داده كه همه گفتنى‌ها را بگويد و دين و آيين خدا را كامل گرداند و آن چه كه هدف اصلى از بعثت آن حضرت است يعنى مسئله انسان سازى و سعادت بشر در تمام زمينه هاست در بردارد. از جمله مسئله رهبرى دين بعد از خودش را نيز معرفى كرده است. در خطبه 183 نيز فرمود: القرآن آمرزاجر و صامت ناطق حجة الله على خلقه اخذ عليه ميثاقهم و ارتهن عليهم انفسهم اتمّ نوره و اكمل به دينه .
قرآن امر كننده و باز دارنده است، خاموش گويا و حجت خدا بر خلق است، خداوند پيمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گروه دستورات قرآن قرار داده است، نور خدا را در ميان بندگان به وسيله آن كامل ساخت و دين و آيينش را با آن به حد كمال رساند.
در خطبه 18 نيز در جواب كسانى كه آراى متفاوت ارائه مى‌نمايند فرمود: ام انزل الله ديناً تاما فقصّرالرسول عن تبليغه و ادائه و الله سبحانه يقول: ما فرطنا فى الكتاب من شى‌ء و فيه تبيان لكلّ شى‌ء.
آيا خدا دين كاملى نازل كرده است ولى پيامبر در تبليغ و اداء آن كوتاهى نموده است حال آ نكه خداى متعال مى‌فرمايد: ما چيزى در قرآن فروگذار نكرديم و در قرآن بيان همه چيز آمده است.
بديهى است هيچ مسلمانى اين احتمال را درباره پيامبر نمى‌دهد كه او در تبليغ و اداء رسالت خود كوتاهى كرده باشد چرا كه در تبليغ و اداى وحى معصوم است بنابراين در تبليغ رسالت و وحى الهى كوتاهى نكرده است.
با توجه به اين كه دين خدا كامل است و در روز غدير به كامل بودن خبر داده است لازم است بدانيم كه كمال دين تنها به بيان احكام الهى نيست بلكه اين دين به مبيّن و شارح معصوم و مجرى معصوم دارد كه هم دين را به طور صحيح بيان كند و هم از تحريف و ايجاد بدعت در دين جلوگيرى نمايد و هم آن را به طور صحيح و كامل اجراء نمايد و اين، تحقق پيدا نمى‌كند جز اين كه پيامبر مسئول اين وظيفه مهم را مشخص نمايد و از ين رو در روايات كمال دين را به ولايت اميرالمؤمنين (ع) مى‌داند و اين امر در روز عيد غدير خم تحقق پيدا كرده است. پيامبر اكرم(ص) فرمود: «يوم غدير خم افضل اعياد امتى و هو اليوم الذى امرنى الله تعالى ذكره فيه بنصب اخى على ابن ابيطالب (ع) علماً لامتى يهتدون به من بعدى و هو اليوم الذى اكمل الله فيه الدين و اتمّ على امتّى النعمة و رضى بهم الاسلام ديناً؛(14) روز غدير خم از با فضيلت‌ترين عيدهاى امت من است و آن روزى است كه خداى سبحان به من امر كرد تا برادرم على را به عنوان نشانه امتم منصوب كنم تا آنها بعد از من به وسيله وى هدايت شوند و اين روز همان است كه دين در آن كامل شده ونعمت بر امتم تمام گرديد. و اسلام به عنوان دين براى آنها پسنديده شده است» و در حديث ديگرى امام رضا(ع) فرمود: «و امرالامامة من تمام الدين؛(15) تمام و كمال دين به امر امامت است.» سرّ آن همان است كه گفته شد، امام هم اين را تبيين مى‌كند و هم از تحريف آن جلوگيرى مى‌نمايد و هم نمى‌گذارد در دين بدعت ايجاد شود و هم دين را درست اجرا مى‌كند.

**و اتممت عليكم نعمتى**

خدا در روز عيد غدير نعمت خود را بر امت مسلمان به اتمام رساند و آئين اسلام به تكامل نهايى خود رسيد. زيرا بدون تعيين جانشينى براى پيامبر و بدون روشن شدن وضع آينده مسلمانان اين آئين به تكامل نهايى نمى‌رسد.
براساس اين آيه دين نعمتى است كه روابط انسان را با خلق و خالق و نظام هستى تنظيم مى‌كند و زمينه عبادت و عبوديت را براى او فراهم مى‌سازد و با انتخاب جانشين براى پيامبر اين نعمت ويژه و مطلق الهى به مرحله پايانى خود مى‌رسد و با نصب على(ع) به عنوان جانشين، اسلام نيز به كمال لازم خود رسيده است.

**و رضيت لكم الاسلام دينا**

اسلام را به عنوان دين نهايى براى شما پذيرفتم يعنى روز غدير روزى بود كه اسلام با تكميل برنامه هايش به عنوان آيين نهايى از طرف خداوند پذيرفته شده است و با توجه به اين كه در اين روز على(ع) به عنوان جانشين پيامبر منصوب شد روشن مى‌شود كه نعمت الهى بدون جهت يافتن با رهبرى الهى تمام و مرضىّ خدا نيست.
خداى سبحان در سوره نور كه پيش از سوره مائده بر پيامبر نازل شده است فرمود: «وعدالله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنّهم فى الارض كمااستخلف الذين من قبلهم و ليمكنّن لهم دينهم الذى ارتضى لهم وليبدّلنّهم من بعد خوفهم امناً؛(16(
خدا به آنهايى كه ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده است كه آنها را خليفه خدا در روى زمين قرار دهد، همان طور كه پيشينيان آنان را چنين كرد و نيز وعده داد آئينى را كه براى آن پسنديده است مستقر و مستحكم گرداند و بعد از ترس به آن‌ها آرامش بخشد.»
بر اساس اين آيه خداى متعال به مؤمنان و كسانى كه عمل صالح انجام دهند وعده داده است كه آئينى را كه پسنديده است در روى زمين مستقر مى‌سازد و زمانى اسلام در زمين مستقر و ريشه‌دار شد كه با ولايت توأم شده است.
اگر در اين آيه به مؤمنان وعده داده است كه سه ويژگى به افراد با ايمان اعطاء مى‌كند و آن خلافت در روى زمين و امنيت و آرامش براى پرستش پروردگار و استقرار دينى كه مورد رضاى خدا مى‌باشد با وعده‌ها در روز عيد غدير با نصب على (ع) و با نزول آيه اكمال دين جامه عمل پوشيده است زيرا در اين روز نمونه كامل فرد با ايمان و عمل صالح يعنى على ابن ابيطالب )ع) به جانشينى پيامبر مبعوث شده است.

**نتيجه‌گيرى**

با توجه به مجموع مطالبى كه در رابطه با آيه اكمال دين مطرح شده روشن مى‌شود كه امامت و ولايت از اركانى است كه با تحقق آن، هم كفار مأيوس مى‌شوند و هم دين كامل مى‌گردد و هم نعمت خدا به پايان مى‌رسد و هم دين اسلام به عنوان دين پسنديده مرضىّ خدا قرار مى‌گيرد. بنابراين پذيرش امامت و ولايت به عنوان امرى اعتقادى از اهميت فوق العاده‌اى برخوردار است كه همگان بايد آن را بپذيرند و به آن ايمان پيدا كنند.

**پي‌نوشت‌ها:**

1. سوره آل عمران، آيه 144
2. سوره مائده، آيه 3
3. سوره لقمان، آيه 17
4. سوره بقره، آيه 111
5. سوره توبه، آيه 32
6. سوره رعد، آيه 11
7. سوره فاطر، آيه 28
8. تفسير نورالثقلين، ج 1، ص 587
9. نهج البلاغه، خطبه 216
10. اصول كافى، ج 2، ص 18
11. سوره آل عمران، آيه 19
12. همان، آيه 85
13. نهج البلاغه، خطبه 86
14. تفسير نور الثقلين، ج 1، ص 589
15. همان
16. سوره نور، آيه 55

**منبع: خبرگزاری فارس**